

دعوت به ازدواج یا رهبانیت

سطح عالی

دعوت به ازدواج یا رهبانیت

این کتاب بخش منتخبی است از
کتاب ((راز محبت)) به قلم پل اودکیموف

Sacrement de l' Amour
Paul Evdokimov

فهرست

۵ مطلق یگانه
۱۱ دعوت
۱۷ رهبانیت
۳۰ زهد راهبانه هر ایماندار
۳۳ رهبانیت درون گرای جهان شمول

در آموزه کلیسا هرگز این تعادل از نظر دور نشده است. شوراهاى اسقفان و مجامع روحانیون، در مقابل حملات طرفداران مانی و روحانیت مخالف جسم، از آن دفاع کرده اند. شورای اسقفان گانگر^۱ که حدود سال ۳۴۰ برگزار شد، استاتی‌ها^۲ را که برای متاهلین امیدی در خدا بجای نمی گذاشتند محکوم کرد. با تنبیه سخت و حتی طرد از کلیسا در مقابل هر گونه تحقیر کافرانه پیوند زناشوئی، شورای اسقفان، تعادل جنبه های مختلف یک راز واحد را دوباره تأکید می کرد: «ما امساک را ارج می نهمیم... و به همین ترتیب هم، پیوند عقیف ازدواج را تکریم می کنیم». لیکن یک ادبیات کامل با ساده گرائی تعجب آور هنوز سعی می کند مثلاً از قطار معمولی «زناشوئی» و از قطار سریع السیر «رهبانی» که بی واسطه به آسمان راه می یابد سخن بگوید و چنانچه موضوع قدوسیت مطرح باشد، مسلماً شخص «به سختی در ازدواج» به آن خواهد رسید. استدلال عامه، از مکاشفه (مکاشفه ۱۶:۱-۵) بهره می جوید که اشاره معماگونه ای است به آنها که «به وسیله زنها، آلوده نشده اند». هیچ دلیل قاطعی وجود ندارد که مصرانه بگوئیم منظور، بکارت جسمی است. کلیسا اکیداً منع می کند که پیوند زناشوئی را یک ناپاکی به حساب نیاوریم.

۱- Gangre

۲- استاتی‌ها طرفداران Eustathos فیلسوف نوافلاطونی قرن چهارم که مدتی رئیس مدرسه فلسفی کپدوکیه بود و بر علیه مسیحیت، خرافات را تقویت می کرد و به دستور کنستانتین به ایران نزد شاپور به سفارت رفت و در ایران مستقر شد.

مطلق یگانه

در دعایی مربوط به راز ازدواج چنین تقاضا می شود: «به اینها، به خدمتگزارانت، پاکدامنی و عشق متقابل در پیوندی از صلح و صفا عطا کن». پاکدامنی زناشوئی و بکارت رهبانی، مقابل یکدیگرند و در این تضاد ظاهری به یکدیگر نیاز دارند. کلام خداوند با هر یک از این راهها انطباق دارد: «آن کس که می تواند بفهمد، بفهمد!» و این هر دو را در سطح یک زهد مطلق قرار می دهد.

غیر از دلایل تعلیمی، هیچ دلیلی برای عموم وجود ندارد که این یا آن راه را به معنای واقعی «مسیحیت» بدانیم، چون آنچه برای تمام مسیحیت ارجمند است، به خودی خود، برای هر کدام از دو وضعیت ارجمند است. شرق هرگز تفاوتی بین احکام و نصایح انجیل قائل نشده است. مجموعه انجیلی، به هر انسانی خطاب شده و هرکس در موقعیت خاص خودش، به مطلق انجیلی دعوت شده است؛ پس بیهوده به دنبال ارجحیت یک وضعیت نسبت به دیگری نگردیم؛ این یک عمل تجویدی است چون غیرشخصی است. گذشت که در هر دو وضعیت نقش دارد، ارزش مثبتی دارد که خود انسان برای آن قائل است، یعنی شدت عشق خدا.

احساس شبانی پولس رسول، انجام یک «خدمت همسو» را می جوید، یعنی مشارکت زناشوئی که کلیسای خانگی است و مشارکت رهبانی، یکدیگر را متقابلاً روشن می کنند و متقابلاً در این خدمت به یکدیگر کمک می کنند.

مساوی برمی دارند». در جای دیگر می گوید: «اگر فکر می کنید که چیزهایی از غیرروحانیون و چیزهای دیگری از راهبان خواسته شده کاملاً اشتباه می کنید... آنها حسابهای مشابهی را باید پس بدهند... و اگر بعضی ها در ازدواج مانعی می بینند، بدانند که ازدواج یک مانع نیست، آنچه مانع است، اراده آزاد آنهاست که در ازدواج، استفاده غلط از آن می کنند. از ازدواج به پاکی استفاده کنید و در پادشاهی آسمانها، اولین ها خواهید بود و از همه نیکی ها لذت خواهید برد».

پاکدامنی درونی، مربوط به ساختار روح است. بنابراین تعداد زیادی از زنان گناهکار به باکره های حکیم بدل می شوند (مریم مقدس مصری، پلاژی مقدس)؛ برعکس سیناکسیر^۳ در بخش سه شنبه مقدس در تفسیر تمثیل ده باکره، باکره های دیوانه را، گناهکار به حساب می آورد، بکارت جسمی آنها به هیچ دردشان نمی خورد. همینطور تعداد زیادی از راهبان که در قلبشان گناه می کنند، به قول **Philocalie**: «بکارتشان را از دست می دهند». وضعیت زناشوئی و وضعیت رهبانی دو نوع پاکدامنی اند که هر کدام مطابق نوع خاص زندگی مربوطه می باشند.

کووتتری پت مور یکی از نادر شاعران عشق زناشوئی، می گوید: «در مقابل خداوند طاهرند، آنها که قلبی پاک دارند... آتش باکره های مقدس (**Vestale**) با ازدواج خاموش نشده بلکه شعله هایش بالاتر زبانه می کشند؛ ستایش گرم و زنده است؛ و متأهلینی که به حرمت موجود در قلب خیانت نمی کنند، چشمه های بکارتند».

۳- **le synaxaire** مجموعه دعاها، که به ترتیب روزها، در مدح مقدسین مربوط به هر روز نوشته شده است.

پس منظور به هیچ وجه وضعیت زناشوئی نیست بلکه فحشاء در روابط خارج از ازدواج و یا تنها حضور شهوت است. پاکدامنی طاهران که در این متن ذکر شده، عطای خداست و منظور کیفیت روح آنها می باشد. هر تفسیر دیگری متضاد با آموزه کلیسا در خصوص پاکدامنی در زندگی زناشوئی است. کافی است بپرسیم آیا پطرس رسول را باید «ناپاک» انگاشت؟

چه بسیارند انسانهایی که با کشف عظمت عشق، خیال می کنند باید از کلیسا بگریزند، چون کلیسا را با یک مدافعه استدلالی بد و یک خدانشناسی ساده نگر اشتباه می کنند. بیهوده است که برای بزرگداشت یک وضعیت، وضعیت دیگر را تحقیر کنیم. حکمت پدران به وضوح می گوید: اگر ازدواج یک وضعیت پست بود پس چشم پوشیدن زاهد از زندگی زناشوئی چه ارزشی در برداشت؟ مقایسه واقعی، به هر یک از این دو حالت که به نور دیگری روشن شده است، درخشش بیشتری می دهد.

یوحنا کریزوستوم روی توقعات مشابه انجیل تأکید می کند؛ مطابق تصویر پدر آسمانی به کمال رسیدن و فرمان جدید محبت همچنین نویدهای سعادت، خطاب به همه انسانهاست: «وقتی مسیح امر می کند که راه تنگ را دنبال کنید، تنها به راهبان خطاب نمی کند بلکه مخاطبش همه انسانها هستند. همچنین به همه مردم تجویز می کند که از زندگی خود در این دنیا متنفر باشند. از اینجا نتیجه می گیریم که راهب و غیر مذهبی باید به بلندبهای همگون دست یابند و اگر بیافتند، زخمهای

پاکدامنی، همچنین سرسپردگی و وفاداری به خداوند، به فیضش و به حقیقتش را ایجاب می‌کند. به همین دلیل، همسران برای این همسرند که در عشق زناشوئی، تنها از آن خداوند باشند (تعهد پاکدامنی)، تنها به واسطه خداوند رهنمون شوند (تعهد اطاعت) و تنها به خداوند متوسل شوند (تعهد فقر)».

در ازدواج، طبیعت انسان عوض می‌شود، همانطور که به طریق دیگر، برای کسی که لباس روحانیت می‌پوشد، عوض می‌شود. بزرگترین قرابت درونی، این دو وضعیت را با هم متحد می‌کند. تعهداتی که نامزدها نسبت به هم می‌کنند، آنها را به نوعی در یک وضعیت رهبانی خاص وارد می‌کند، چون در اینجا نیز آنها به نوعی نسبت به گذشته خود می‌میرند تا برای یک زندگی جدید دوباره تولد یابند. از طرف دیگر مراسم ورود به سلک روحانیون نیز از مظاهر زناشوئی (نامزد، همسر) استفاده می‌کند و مراسم قدیمی ازدواج نیز شامل سر تراشیدن رهبانی به معنی واگذار کردن مشترک دو اراده به خداوند بود. بنابراین ازدواج، به طور درونی، وضعیت رهبانی را در خود دارد و به همین دلیل، وضعیت رهبانی یک راز مقدس نیست. اینها، مثل دو جنبه از یک حقیقت یعنی بکارت انسانی، مشتق می‌شوند. سنت قدیمی، زمان نامزدی را مثل دوران نوآموزی رهبانی در نظر می‌گرفت و به تازه همسران توصیه می‌کرد که بعد از مراسم ازدواج، در یک صومعه به خلوت بنشینند تا برای ورود به «کهانیت زناشوئی» خود آماده شوند. جو رهبانیت که حتی در نمادهای خود عمیقاً با ازدواج قرابت دارد، شادی مراسم جشن ازدواج را شفافتر می‌کند.

پاکدامنی، یعنی کاملاً و یکپارچه به مسیح تعلق داشتن: نامزدی جان، بدون هیچ واسطه برای راهب و نامزدی از طریق اصل زناشوئی برای همسران. غیر مستقیم بودن نامزدی جان به هیچ وجه از ارزش زناشوئی نمی‌کاهد. همسرانی که این حقیقت را دریافته اند دعا می‌کنند: «خداوندا، چنان کن که با دوست داشتن یکدیگر، خود تو را دوست بداریم». در حالی که برای نیچه «در عشق واقعی، این جان است که بدن را در برمی‌گیرد»، در عشق ازدواج که یک عطا می‌باشد، این خداست که وجود اتحاد یافته زن و مرد را در برمی‌گیرد. یوحنا کریزوستوم توضیح می‌دهد که عشق، وقتی دو همسر را پیوند می‌دهد تا بهتر به خدا پیوندند، «اصل خود را، نه در طبیعت بلکه در خدا داراست» و «آنها درست مانند عیسی مسیح هستند که پیوسته با همسرش، کلیسا، همچنین با پدرش متحد بود».

بوخاروف که از یوحنا کریزوستوم الهام گرفته، تعهدات دینی رهبانی را با ازدواج منطبق می‌داند: «جوهر اطاعت، پاکدامنی و فقر، در واقع در پیمانی خلاصه می‌شود که در مقابل خدا و کلیسا بسته شده که به جز آنچه به خداوند واجب است، اراده اش، فیضش و حقیقتش، چیزی نجوید. فقر در عریان بودن به معنی قابل لمس آن (برداشت فیزیولوژیک آن) نیست بلکه در استفاده کاملاً روحانی و برحسب فیض از تمام داشته‌ها است.

کهانیت مادرانه زن . در این خلاء، کلام نیچه خطاب به زنها، بازتابی رسولانه پیدا می‌کند: «در عشق شماست که حرمتتان قرار دارد، بیش از آنچه دوستتان دارند، دوست دارید، همیشه در عشق پیشقدم هستید...». در مبارزه بین مذهب و ماده‌گرایی در حکومت شوروی، ترازوی پیروزی مذهبی به آن طرفی خم می‌شود که زن با تمام ظرافت زنانگی، سنگینی می‌کند و به نوع خاص زنانه، در تدبیر یافت می‌شود. حجاب، که مظهر راز است، «راه کوچک» خادمه‌های خداوند را مخفی می‌دارد؛ آنها که به آتش «باشد» خود سوخته‌اند «لبخند خدا» هستند که دنیا را نجات می‌دهد.

شاید زمان آن فرا رسیده که کلیت ازدواج و وضعیت فیض آن را اعلام کنیم و ضمیر زناشوئی را از عقده‌های اجباری آزاد کنیم. راهب حقیقی شادمان خواهد شد چون هم اوست که بهتر از هر کس قادر است ارزش حقیقی ازدواج را دریابد. راه آن باریک است، شاید باریکترین باشد چون باید دو نفری از آن گذشت.

نمونه انجیلی مرتا، معمولاً به عنوان نمونه ازدواج درک می‌شود. ولی نه این نمونه و نه نمونه مریم راه چاره‌ای برای درگیری‌های زندگی به همراه ندارند. هر دو مسائلی دارند که به شیوه‌تر و آنتی‌تر درآمده‌اند. نمونه مریم، به خاطر جنبه مطلق که دارد، قابل زندگی در این دنیا نیست و نمونه مرتا، حتی خواستنی هم نیست. از این طریق (البته اینجا مرتا تا اندازه‌ای فدا شده) می‌توانیم تشخیص دهیم که تا چه حد این دو مکمل یکدیگر و در کنار هم مبدل به یک تصویر واحد مریم-مرتا می‌شوند. در

دعوت

تمام انحرافات نوع بشر بر دوش ازدواج سنگینی می‌کنند. پیش پا افتادگیها یا خیانتها، ازدواج را به یک کاریکاتور مضحک تبدیل می‌کنند و مبتذل‌ترین و نفرت‌انگیزترین چیزهای اجتماع را در آن خلاصه کرده‌اند. در انظار عمومی و روی صحنه‌ها، عوام که تشنه نمایش‌های ناسالم هستند، حجابهای زفاف را دریده‌اند. دفاع از ازدواج کار آسانی نیست. تحقیر ازدواج و تجلیل تنهائی و مجرد آسانتر است. یک نوع رؤیاگرایی، همیشه در جستجوی قهرمانان برجسته و تصاویر شعرگونه خواهد بود. از بیرون، زندگی زناشوئی خالی از زیبایی و رفعت و اساساً فاقد محتوا بنظر می‌آید. ستاره دور دست افراد زاهد، همیشه به چشم مردمی که محتاج یک فانوس هستند، درخشیده است. ستودن عشق قبل از این که انسان شکست خورده دوباره تولد یابد، خطرناک بود. ولی به طور واکنشی، خدمتگزار تنبل تنها به صورت یک واکنش اجازه داده است چنان فاصله‌ای ایجاد شود که شهوت طلبی کافرانه، مستقیماً با حقیر شمردن حقانیت ازدواج از آن برگردد.

در زمان ما، قراردادهای هزار ساله، طرز فکرهای بدوی با سرعت اعجاب‌انگیزی فرو می‌ریزند. تمدن بیش از حد مردانه، دنیا را به لبه پرتگاه می‌برد. اسطوره مردانگی، بازتاب موروثی، ضد اسطوره زن آمازون^۴، که از بردگی آزاد شده، بن بست‌هایی بیش نیستند. دنیای «بی‌خدایان» در درجه اول، دنیایی است فاقد مریم باکره و خالی از
 ۴- amazone ها ، زنان لیبی بودند که به صورت زن سالاری زندگی می‌کردند.

برویشان می غلطند» (کوونتری پت مور). الهه عشق، لباسهائی را که عامه بدو پوشانده بود برکنده و تصویر زن شونمیت را نمایان می کند که همراه روح صدا می زند: «خداوندا، بیا!».

*

برای یک ناظر خارجی و سطحی، ازدواج به معنی تجمل و وضعیت رهبانی به معنی ناهنجاری فیزیولوژیک است. انسان متوسط که روحی بورژوا دارد، نه وقت و نه هوس این را دارد که به مسئله بکارت توجه کند و در عین حال، خود را بیشتر از آن می شناسد که در عمق وجودش، وضعیت ازدواج خود را حقیر شمارد.

باید تا سپهرهای مطلق صعود کرد تا بتوان تمام معنی روحانی این دو وضعیت را تشخیص داد. یک بلندی تنها از یک بلندی دیگر، حقیقتاً مشخص می شود و قلّه به تدریج با بالا رفتن ما از قلّه مجاور، عظمت می یابد.

راهب حقیقی، اختلاف کیفی که بین ازدواج و ناتوانی در امساک وجود دارد را درک می کند و برعکس، وضعیت فیض ازدواج حقیقی، اختلاف کیفی که بین بکارت راهبانه و تجردی که پولس رسول در موردش می گفت «ازدواج کردن بهتر از سوختن است» را قابل درک می سازد. اختلاف در هر یک از این دو وضعیت، یک اختلاف فیزیولوژیکی نیست بلکه اختلاف بین فیض و گناه است.

این دنیا بودن، هوای فاسدش را تنفس کردن و در هر لحظه زندگی «مسیح را بدست آوردن»؛ بدون خارج شدن از دنیا، در پای خداوند ماندن؛ در آن واحد در مقابل خدا و همچنین در مقابل دنیا تعهد کردن.

ازدواج در شادی شروع می شود، ولی همانطور که در عروسی قانای جلیل می بینیم: «زمان هنوز نرسیده». مراسم ازدواج به صورت تمثیلی، تمام زندگی زناشوئی را خلاصه می کند. نامزدها به حلقه مزین شده اند، تاج بر سر نهاده اند و جام یگانه زندگی را می نوشند. ولی این جام ها را که نماد پر بودن است در غروب زندگی، وقتی سایه تاجها بر آن می افتد، به دست خواهند آورد. این یک تولد کند و تدریجی است. لئون بلوا در اینجا، از آن مکانهای قلب ما سخن می گفت که هنوز وجود ندارند و رنج است که متولدشان می کند. برای این که بگذاریم دیگری دوستان بدارد، باید کاملاً از خودمان بگذریم. این یک پارسایی عمیق و دائم است. تاجهای نامزدی، به شهدا اشاره می کنند. البته به قول تولر، «بعضی ها شهادت را به یکباره با شمشیر تقبل می کنند؛ بعضی دیگر شهادت عشق را می شناسند که از درون تاجدارشان می کند»، تاجی که برای دنیا نامرئی است. این خود-حقیر کردن خاص زندگی زناشوئی است که قهرمانیش، زیرردای روزمرگی پنهان است. در زمان «رسیدن»، بعضی از مشارکتهای زناشوئی هستند که طبق تصویر رایلیکه، به درختانی می مانند که شاخه هایشان «ریشه هائی هستند که از آسمان تغذیه می کنند» جام مشترک ملاطفت و فداکاری عبادت شامگاهی، با شفافیت، قطبهای زندگی زناشوئی را نشان می دهد که کرات آسمانی

کرده»، چون «هر کس از خدا عطائی خاص دریافت کرده، یکی به این صورت و یکی به صورت دیگر».

زندگی مقدسین به ما می آموزد که وقتی ماکر قدیس، زاهد بزرگ، در بیابان زندگی می کرد، فرشته ای بر او ظاهر شد و دستور داد به دنبال او به شهری دور برود. وقتی به آنجا رسیدند، او را به خانه محقری که خانواده ای فقیر در آن زندگی می کردند وارد کرد. فرشته همسر و مادر خانه را به او نشان داد و گفت که این زن به تقدس رسیده است به سبب زیستن در صلح و در کمال هماهنگی از زمان ازدواجش و در میان اشتغالات بیشمار روزمره با همه خانواده اش، قلب پاک، فروتنی بزرگ و یک عشق سوزان برای خدا را نگه داشته است و ماکر قدیس از خدا تمنای فیض کرد که در بیابان چنان زندگی کند که این زن در دنیا زندگی می کند.

در این روایت، منظور این نیست که زندگی رهبانی در مقابل زندگی دنیائی قرار داده شود و یا ارزیابی شود بلکه مقصود نشان دادن ارزش مثبت هر کدام و وضعیت فیض آمیز آن است.

پافنوس مقدس، قبل از مرگش، هرآنچه که خدا بر او آشکار کرده بود را تعریف کرد؛ به شاگردانش گفت: «نباید در این دنیا کسی را تحقیر کرد، حتی کسانی که در ازدواج متعهد شده اند... چون در این زندگی، تحت هر شرایطی، خدا با جانهایی که به او وفادارند و در خفا

زندگی مسیحی عطایائی است، یعنی خدمتی که در آن هرگز تسلط و قدرت و تفوق نیست. در دنیا وضع به گونه دیگری است «در بین شما اینگونه نخواهد بود؛ هر کس در بین شما بخواهد بزرگ باشد، باید خدمتگزار شما باشد و هر کس که مثل این بچه کوچک فروتن باشد، در پادشاهی آسمانها بزرگترین خواهد بود». هیئت اسقفان بر آن شهادت می دهد و در این کلام زیبا تجلیلش می کنند. «ما سروران ایمان شما نیستیم، ما خادمان شادی شما هستیم».

با وجود تفاوت در تمایلات ذاتی و قریحه های روحانی، در میان نوع بشر، تساوی وجود دارد، چون همه مخلوقند، همه گناهکارند و به نیروی خودشان توانائی ورود به پادشاهی خدا را ندارند. آنها همچنین در احساس این که مخاطب یک دعوت می باشند یکسانند. در غمی مشترک و یگانه «در غم این که مقدس نیستند» یکسانند^۵ آنچه که بزرگ است، چنین یا چنان بودن نیست بلکه به مقیاس خود بودن، به مقیاسی که خدا نهاده، بودن است.

اگر تردیدی در مورد راهی که باید رفت بوجود آید، این راه، به عنوان راه نیست که انتخاب را مشخص می کند بلکه حس دعوت و عطاست. «روح القدس را جستجو کنید، روزه بگیرید، دعا کنید، خیرات بدهید و هر کس با اتکاء به خودش بیابد که چه باید بکند». پولس رسول تعلیم دیگری نمی دهد: «که هر کس، برحسب قسمتی که خداوند برایش معلوم کرده است رفتار کند، برحسب دعوتی که از خدا دریافت

کمال، رفع تملک کامل از خود، عطای خود، عطای وجود و زندگی خود و عریان دنبال کردن مسیح عریان، چنانکه بزرگان روحانی می‌گویند، بالاخره مشاهده اخروی گنجی در آسمان و غم سوزان دوری از پادشاهی خدا.

آنتوان قدیس ترک دنیا می‌کند، نه همچون خیال‌پردازی به دنبال رویائی غیرممکن بلکه تحت فشار روح القدس و او به مانند مسیح بعد از تعمیدش، در بیابان فرو می‌رود. «او را به بیابان هدایت می‌کنم و با قلبش سخن می‌گویم» (هوشع ۲: ۱۴). کلام هوشع چیزی بس مستقیم را تأکید می‌کند، یک آزادی، یک قرابت اعجازانگیز بین خدا و انسانهایی که قلب ساده دارند. دردناک است که اولین پدران بیابان، قوایندی نمی‌خواستند چون می‌ترسیدند قانون را جایگزین آزادی تابناک انجیلی کنند. تعهدی هم نمی‌کردند، بعدها با آمدن جمعیتی زیاد و مردمی شدن اجتناب ناپذیر، دستور العمل‌های یکنواختی برقرار شد تا از زیاده روی‌ها جلوگیری شود و همچنین برای خیریت عامه که به «قله‌ها دست نمی‌یابند» آن را ایجاب می‌کرد.

اسم دومی که به ذهن می‌آید، اسم پاکوم قدیس (۲۵۲-۳۴۶) است. نظامی جوانی که توسط یک اجتماع مسیحی بشارت یافته بود. گذشته نظامی او و تجربه اجتماع مسیحی، او را پایه گذار اولین اجتماع اصولی یک صومعه می‌کند. بعد از مرگ او، شاگردانش، برای اولین بار تعهد رهبانیت را ابداع می‌کنند.

اعمالی را که او می‌پسندد انجام می‌دهند، ملاقات می‌کند و این به ما نشان می‌دهد که شغلی که هر کس انتخاب می‌کند و یا آنچه در طریقه زندگی هر کس به نظر کامل می‌آید نیست که برای خدا پسندیده است بلکه صداقت و آمادگی روح است».

قدسیت رهبانی و قدسیت زناشوئی دو شیب کوه تابور هستند، انتهای این یکی و آن یکی، روح القدس است آنهایی که از این راه یا از آن راه به قله می‌رسند، «در آرامش خدا، در شادی خداوند» داخل می‌شوند و آنجا، دو راهی که برای عقل بشر در تناقض بودند، از درون متحد می‌شوند و رازگونه، یگانه می‌گردند.

از همین حالا به اندازه کافی عیان است که بهترین و شاید تنها رویه تعمق در ارزش ازدواج، تشخیص عظمت معنای رهبانیت است. با نور رهبانیت و در مکتب آن است که تمایل ذاتی زناشوئی را درک خواهیم کرد.

رهبانیت

اولین اسمی که به ذهن می‌آید اسم آنتوان قدیس، پدر رهبانیت است (او بین سالهای ۲۵۰-۳۵۰ در مصر متولد شد). هنوز نوجوان بود که توجهش به این کلام خدا متمرکز می‌شود: «اگر می‌خواهی کامل باشی، برو، هرچه داری بفروش و به فقیران بده، بیا و مرا دنبال کن و گنجی در آسمان خواهی داشت». کلامی بس غنی در معنی: دعوت به

جامعه راهبان را در حاشیه دنیا القاء می کرد. غم دوری نسبت به پادشاهی خدا، با جنبه انسانی امپراتوری رم تضاد داشته هر چند این امپراتوری خیلی زود امپراتوری مسیحی دانسته شد.

در درجه دوم باید متذکر بود که در زمان جفاها، ظهور زیاده روی در ایمان مسیحی و شهادتش که مثل خار در گوشت جهان فرو رفته بود، به شهیدانی تعلق داشت که کلیسا مثل قلب خود عزیز می داشت و آنها را «زخمیان عشق مسیح» می نامید. شهید، در مقابل خدا، فرشته ها و انسان ها «نمایش» می دهد و به این ترتیب مسیح را وعظ می کند و همچون نشانه ای زنده و بس مؤثر از وفاداری کامل نسبت به خداوند، قد علم می کند. اوربجن کلامی را انتشار داده که برای همه ما بس دردناک است، او گفته که زمان صلح برای شیطان مناسب است که شهیدان را از مسیح و جلال را از کلیسا می رباید. در جان شهید، در تبدیل هیئت زنده او به مسیح مصلوب، حضوری خاص از مسیح وجود دارد. خداوند از شاگردان می پرسد: «آیا می توانید جامی را که من خود باید بنوشم، بنوشید؟» و رسولان، به نوبه خود، جام را خواهند نوشید. به موجب این کلام، شهید در زندگیش، جام عشاء ربانی را تحقق می بخشد. برطبق قدیمی ترین سنت، هر شهید، در زمان مرگش سرنوشت راهزن دست راست را دنبال می کند و بی وقفه به پادشاهی وارد می شود.

بازیل قدیس (۳۲۹-۳۷۹) ارجحیت را به زندگی رهبانی در جمعی منظم، می دهد. این زندگی مشروط است بر:

- ۱- اشتراک در دارائیهها به مانند اجتماعات رسولانه؛
- ۲- رقابت در نوع دوستی؛
- ۳- فقر به عنوان وسیله دست یافتن به آزادی روح.

بازیل قدیس قواعد رهبانیت را وضع کرده است (کتاب او به نام اورالیا از کلمات کتب مقدسه تشکیل یافته که فصل بندی شده اند؛ قصد او دنبال کردن قدم به قدم گفته های خداوند است). یک خصوصیت دردناک را باید در نظر گرفت: اجتماعات رهبانی، توسط یک آبه^۶ (معمولاً یک راهب ساده) که راهبان خودشان انتخاب می کردند اداره می شد. این مشخصه اساساً عطای رهبانیت است که دعوت به آن، از هر گونه کارکرد رسولانه بدور است. کشیشان، به عنوان کشیش، در زندگی حقیقتاً رهبانی، هیچ نقشی ندارند، به غیر از عطای رازها. از نظر تاریخی، رهبانیت قبل از هر چیز، با قاطعترین سرکشی بر علیه شر و تسلطش در دنیا و همچنین با «نه» قاطعانه به هر نوع مسالمت و به هر نوع سازشکاری، توجیه می شود. خشونت انجیلیش، رها کردن تمام شکل های نامشخص و دو جانبه این دنیا را حکم می کرد و تشکیل یک

زندگی خود که انجیل توصیف می کند، زیرورو شدن کل انسان است، و دگرگونی تولد دوباره، به انجام رسیده است.

آیا این مقابله تخفیف ناپذیر بین بیابان و امپراتوری است؟ البته می توان از یک اختلاف، یک تضاد قابل توجه سخن گفت ولی نه از یک شکاف. دو راه هستی، یکی در داخل دنیا و دیگری در حاشیه دنیا، به نظر مکمل هم می آیند؛ در ایده آل، در یک حقیقت هر دو به اوج می رسند، یکی دیگری را توجیه می کند تا به کمالی جواب بدهد که تن یابی به همراه خود حمل می کرد. راهبان، این دنیا را ترک می کنند تا بلافاصله آن را، در بیابان تقدیش کنند و آن را در دعاهای بی وقفه خود می گنجانند.

براستی هم در زیاده روی در ایمان راهبانه است که دنیا معیارها خود را می یابد، معیارهای، «نظام هستی» نمکی که بی مزگی را از بین می برد. رهبانیت با تمایلی که به غیر ممکن دارد، دنیا را از بسندگی دهشتناکی (بدور خود چرخیدن: اعتقاد به خود؛ خود ریتمی: خود بسندگی؛ خود پرستی: پرستش خود) نجات می دهد. در تشکیل سنخ مسیحی که در بین سنخ های اجتماعی جلوه می کند، در همان تازگی انسان نوین، زهد رهبانی نقش تعلیمی بازی کرده است. روح دعا و پرستش آن، تشخیص ارواح، پرورش توجه روحانی اش، شگرد «مبارزات نامرئی» آن با نیروهای شیطانی، دانش قلب انسان و تسلط

کنستانتین دوم کلیسا را در تاریخ مستقر می کند و به آن یک نظام قانونی و زندگی آرام می بخشد، چون آن را تحت حمایت حکومت و قوانین قرار می دهد. از این به بعد، شهادتی که شهیدان به لازمه یگانه (یعنی آن نصیب خوب «لو ۱۱:۴۲») می دادند، اینک راهبان تمام وابستگی های دنیوی را زیر پا می گذاردند و حتی در این کار زیاده روی می کردند و بدون در نظر گرفتن حال حاضر فقط در جستجوی آخرت بودند. بنابراین «تعمید زهد» جای «تعمید خون» شهیدان را خواهد گرفت.

کتاب معروف «زندگی آنتوان قدیس» نوشته آتاناسیوس، این پدر رهبانیت را اولین کسی توصیف می کند «که بدون چشیدن شهادت، به قدوسیت رسیده است».

به گفته شمعون قدیس، کسی که به دعوت انجیل مبنی بر کامل شدن جواب می دهد، برابر حواریون می شود؛ چنین کسی می تواند مثل یوحنا ی انجیلی، به انسانها بگوید که خدا را دیده است. او می تواند و باید چنین بکند. یک راهب، به معنای واقعی یک شاهد چیزهای آخرین است، یک حواری کمال انجیلی. طیوه^۷ هراسناک، مهد غولهای روحانی، بیابان برهوت و سوخته، به نور آنها کاملاً منور شده است. این استادان اعجاب انگیز علوم تجربی، هنر بس ظریف زندگی برطبق «مطلق انجیلی» را تعلیم می دادند. در سکوت سلولها و به کندی در مکتب آنها که «مستقیماً از خدا تعلیم گرفته اند»، تولد مخلوق نوین به عمل می آمد. می توان گفت که لااقل اینجا، در مقابل مسامحه های این دنیا، دگرگون سازی

۷- محلی در مصر در اطراف شهر thebes که ویرانه ای بیش نبود.

در عبارت «اگر می‌خواهی کامل باشی، هر چه داری بفروش»، راهبان «هر چه که هستی بفروش» را می‌شنوند. این عطای کامل وجود خود است. بعد از دادن هر چه داریم، هر چه هستیم را تقدیم می‌کنیم. این «یگانه‌لازمه» انجیل است که راهبان را «جبارانی که پادشاهی را تصرف می‌کنند» می‌نامند، این شاهدان آخرین چیزها، که از همین حالا «رستاخیز کوچک» را تجربه می‌کنند. برای همین است که در زمان پدران کلیسا، رسول بودن تنها به منزله مشغله تخصصی مبشران نیست، اصطلاح «انسان رسولی» به منزله انسان عطایائی است که به آسانی، آنگاه که خدا دعوت می‌کند، وعده‌های انجیل مرقس (۱۶: ۱۷-۱۸) را تحقق می‌بخشد. انسان به پائین‌تر از خودش نزول کرده است؛ زهد رهبانی، او را بالاتر از خود مرتفع می‌کند و حرمت انسانیش را، حرمت گیج‌کننده، حرمت مخلوق نوین را در مسیح به او باز می‌گرداند. این معجزه عروسی قانا است، تصویر کلاسیک متابولیسم انسان، این تحول زندگانی است، تولد دوباره، مرگ خیلی حقیقی و رستاخیز باز هم حقیقی‌تر، پولس رسول بانگ می‌زند: «حالا همه چیز نو شده است». نیکلا کاباسیلاس، در مورد نقش عریان شدن در تعمید می‌گوید: «به طرف روشنائی حقیقی می‌رویم بدون این که چیزی به همراه داشته باشیم... ردهای پوستین خود را ترک می‌کنیم تا به عقب، به ردای ملوکانه بازگردیم... آب تعمید، یک زندگی را منهدم می‌کند و زندگی دیگری را ایجاد می‌کند».

روحانی بر مادی آن، به درجه اعجاب انگیزی از کمال رسیده است و چون آئینه ضمیر به پا خواسته است تا دنیا در آن خود را بنگرد و قضاوت کند. ولی راه سراسر پرتگاه بود. می‌بایست از تحقیر ساده‌نگرانه انسان می‌گذشت و بر پایه زهد، ماده را، تن را که بدن رستاخیز است ارزش دوباره می‌بخشید.

برخلاف تفکر رایج، راهب کسی نیست که وجود خود را کوچک می‌کند بلکه کسی است که وجودش را گسترش می‌دهد که حقیقتاً وجودش شبیه به آن وجود الهی است. اهمیت زیادی دارد که بفهمیم زهد یک «فلسفه فضائل» و یا یک «سیستم فضائل» نیست بلکه تشریح تجربی، مشارکت بی‌وقفه با «کل دیگر» است. به این دلیل است که ژان کلیماک دائماً تأکید می‌کند که خاصیت یک راهب عشق خستگی‌ناپذیر برای خداست که باید چنان او را دوست داشته باشد که نامزدی، نامزد خود را دوست می‌دارد. به گفته شاگردانش، خود او «مشتعل به عشق الهی، تنها دعای بی‌وقفه بود، عشق توصیف‌ناپذیر به خدا بود». هیچ تقوایی، هیچ علمی بی‌عشق به خدا نزدیک نمی‌شود. پدران بیابان بی‌وقفه این را تکرار می‌کنند. لیکن رهبانیت حقیقی هرگز به انزوا ره نمی‌برد، چون وظیفه‌اش، به عقیده ماکسیم اعتراف‌کننده تنها متحد کردن انسان به تثلیث مقدس نیست بلکه بیان حقیقتش در وجود انسانی، در میان انسان‌هاست.

این معنای خیلی دقیق کلام ماکسیم قدیس است: «انسان دو بال دارد: آزادی و فیض». فیض در اصل خود زهدیت، «باشد» انسانی است ولی تنها به از خود گذشتگی کامل ما عطا شده است. «فضیلت‌ها را نیز خدا در قلب انسان می‌نهد»، ولی قسمت انسان «تلاش و عرق ریختن» است. تناقضاً می‌توانیم بگوئیم: این خداست که کار می‌کند و این انسان است که عرق می‌ریزد. منظور هرگز یک «کار درخور ستایش» نیست، منظور کنش انسانی است که درون کنش الهی است و این دقیق‌ترین تعریف همکنشی است. منظور هرگز یک پاداش نیست. «خدا خالق و نجات‌دهنده ماست. خدا، کسی نیست که ارزش اعمال را قیاس و وزن کند». مرقس زاهد می‌گوید: «اگر خدا شایستگی‌ها را می‌نگریست، هیچکس به پادشاهی خدا وارد نمی‌شد». ماکسیم قدیس به روشنی می‌گوید: «خدا همه چیز را در ما به عمل می‌آورد، فضیلت، شناخت، پیروزی، حکمت، نیکی، حقیقت»: لیکن هر حقیقتی همیشه ضد و تقیض و دوجانبه است. چون جان، نه به سوی نجات (به معنای نجات فردی) بلکه به سوی جوابی که خدا از انسان انتظار دارد کشیده شده است. در مرکز نمایش غم‌انگیز و عظیم خدای کتاب مقدس (که با خدای علمای الهی انطباق کامل ندارد چون هرگز نمی‌توان خدا را به یک نظریه محدود کرد)، تنها کنش و واکنش بین فیض و گناه، بیگناه و گناهکار نیست بلکه خصوصاً و اساساً، تن‌یابی است: برخورد و مشارکت بین عشق فروآمده خدا و عشق اوج‌گرفته انسان است.

گرگوری اهل نیقیه از یک بشریت دیگر سخن می‌گوید: به عقیده او، انسانی که به واسطه روح القدس برانگیخته نشده، یک انسان نیست. معنی بر عظمت رهبانیت، به درستی همین قوه محرکه است، این خشونت و این افزون‌طلبی که تنها به نهایت و به دیوانگی، آنطور که پولس رسول می‌گوید، تمایل دارد. اگر شعور عامه بگوید: «خدا اینقدرها نمی‌طلبد»، رهبانیت به همه کسانی که می‌خواهند بشنوند اعلام می‌کند: «خدا در غیرتش هراسناک است، همه چیز را می‌خواهد، تا چیزی باقی نماند». آیا این خوی سرکش نیروهای طبیعی است؟ یکبار دیگر، در مقابل این همه سوء تفاهم، باید به مبدأ رجوع کرد. فضیلت‌ها، به عقیده زاهدین، چیزی جز قوه محرکه انسانی که توسط خدا به راه افتاده است، نیستند. پدرها بین آزادی یا اراده آزاد غریزی و آزادی عمل فرق می‌گذارند. آنها بر آزادی طلبی نجات و شفا تأکید می‌کنند و این عمل را کاملاً در جبهه خدا جا می‌دهند. معهداً و تا حدودی این خواست از همین حالا در عمل است چون جوابگوی خواست خدا یعنی نجات دادن است و بنابراین فیض را به سوی خود جلب می‌کند. «ایمان دارم، ای خداوند، مرا در ناباوریهام کمک کن». او به هر آرزو، به هر حرکت مخلوق برای از خود برگزشتن، فیضی که او را حمل می‌کند، جواب می‌دهد.

باشی، آسمان در تو است، در داخل خود توست که نور را خواهی دید، فرشته‌ها و خود خداوند را». چیزی که بالا و در مبدأ است، بعد از تن یابی، در قلب انسان می‌آید و جای می‌گیرد.

به این ترتیب، زندگی رهبانی، تماماً با عطش برای خدا توجیه می‌شود. اگر بخواهیم آن را تعریف کنیم، می‌توانیم بگوئیم که زندگی رهبانی درجه تراکم این خواسته و این عطش به خداست. برای این است که فروتنی قبل از هر چیز، قدرتی است که محور زندگی ما را در خدا جای می‌دهد و به طور قاطع، روح بدخواهی و خود پرستی را منهدم می‌کند و همچنین فروتنی هنر خود را در جای خود یافته است؛ انجیل برای ما دو تصویر به جای می‌گذارد: تصویر دوست همسر و تصویر خادمه خدا.

در مبارزه نامرئی زاهدین، توجه به مرکز روحانی شر معطوف میگردد. گناه، نه از پائین، بلکه از بالا می‌آید، از روح، از فرشته رجیم. برای این است که زهد قبل از هر چیز، غلبه توسط روحانی بر مادی و روانی است، بدون این که چیزی از آن را معدوم کند. فرهنگ زاهدانه به تعادل کامل عمل می‌کند و تنها یک انهدام ساده علائق نیست بلکه شفا و به راه آوردن آنهاست. یک زاهد واقعی یک عاشق پرشور خدا و آفرینش اوست.

پیک زاهد با بینش حقیقت انسانی «خود شروع می‌کند، چون هیچکس نمی‌تواند خدا را بشناسد اگر اول خودش را نشناخته باشد». «کسی که گناه خود را دیده، از آن که مرده‌ها را زنده می‌کند، بزرگتر

اگر چیزی از این دنیا باید نجات یابد، قبل از هر چیز عشقی است که در اول خدا به انسان داشته، عشقی که ما را متعجب و متأثر می‌کند: متون آیینی آن را به نام پر از فیض خدای «انسان دوست» می‌نامند.

* * *

زندگی زاهدانه بر خلاف هر گونه احساسات رؤیایی، هر موسیقی درونی و هر روان‌گرایی، قانع و بی‌آلایش از هر گونه حساسیت‌گرایی است: تمام تأثرات سلیم به شدت تصفیه می‌شوند. زندگی زاهدانه تمام پدیده‌های عینی و حسی را کنار می‌گذارد و تأثیرپذیری را پس می‌زند: «اگر یک فرشته بر تو پدیدار شود، از نگاه کردن اجتناب کن و خود را تحقیر نما و بگو من شایستگی دیدن ندارم». راهبی به شیطان که شکل مسیح را گرفته بود، می‌گوید: «من نمی‌خواهم مسیح را در اینجا ببینم ولی جای دیگر، در قرن آینده». نیل اهل سینا می‌گوید: «سعی نکن در حال دعا، شکل یا تصویری را تشخیص دهی». این روش، درونی نمودن زندگی روحانی است که به سوی عدم سکونت به معنای یوحنایی آن، جهت یافته: «ما می‌آئیم و در انسان مسکن خود را می‌سازیم». خدا به انسان، از انسان به خودش نزدیکتر است. برای یک تعمید یافته، مسیح، حقیقت درونی وجود اوست. بدون حذف گسستگی، موجود الهی، با حضورش، با نزدیکی ناپیدا ولی سوزانش، آن را پر می‌کند: «اگر پاک

کرد، تیر را می اندازد و لبه تیز آن ایمان است که نه تنها تیر را داخل می کند بلکه به همراه او تیرانداز را». خدا داخل جان می شود و جان به درون خدا مهاجرت می کند.

زهد راهبانه هر ایماندار

رهبانیت از زمان ظهورش، جزء لاینفک کلیساست، چون یک مقیاس روحانی جهانگیر را بیان می کند. یک ارزش معیارگونه برای هر ایماندار. نیل قدیس می گوید: «راهبان، زندگی رسولانی را برحسب انجیل دنبال می کنند؛ آنها جدای از «آنان که می خواهند نجات یابند» نیستند، آنان دعوت به «یگانه لازمه» ای که در انجیل آمده است را جدی می گیرند و برای همین «در همه چیز بر خودشان سخت گیری می کنند». حال موضوع اینست که این تمایل اساسی را با شرایط همه و هر کس وفق دهیم.

بر طبق صد و سی و سومین تبصره قوانین ژوستینین: «زندگی رهبانی امری مقدس است». سیریل اهل اورشلیم توضیح می دهد: زهد یک سیستم قواعد ساده اخلاقی نیست بلکه تمریناتی است که عطا یا را در برمی گیرند و به هر زندگی مسیحی عطا شده اند. بازیل قدیس در قواعدش، راهبان را با «جباران» انجیل مقایسه می کند که «پادشاهی را تصرف می کنند» و به این ترتیب زیاده خواهی وضعیت مسیحی را بیان می کند.

است»، و «کسی که خودش را دیده، از آن که فرشته ها را دیده، بزرگتر است». زهد، به این ترتیب، به آگاهی کامل از خرابی هائی که شر در جان انسانی موجب شده، می رسد و نوعی تن پوش محافظ زاهدانه را تداعی می کند که برای نزول و کاوش لجه های جان انسان لازم است (امروزه، روانکاوان و روانشناسان، توجه زیادی به نوشته های زاهدان می کنند).

بعد از گرفتن این «عکس فوری» هراسناک از لجه خود، جان، رحمت الهی را می طلبد. «از ورطه بی عدالتی های خود، ورطه فیض تو را می خوانم». صعود تدریجی است. بدون سعی در تقلید غیر ممکن از مسیح، راهب از درون او را دنبال می کند: «پاکی قلب، عشق ضعیفان است که می افتند». جان انبساط می یابد و در محبت کیهانی شکوفا می شود و از هر قضاوتی مبری می گردد: «آن که پاک شده است، جان همنوع خود را می ببند» و «هیچکس ناپاک بر او جلوه نمی کند»؛ «اگر برادرت را در حال گناه دیدی، به روی شانه هایش ردای عشقت را بیانداز». این گذر از ترس تا به عشق است: «انسان کامل ترس را پس می زند، پاداش ها را ارج نمی نهد و با تمام قلب دوست دارد». اسحاق سربانی می پرسد: «قلب محب چیست؟ قلبی که از محبت شعله ور شده است، برای تمام آفرینش، برای انسان ها، برای پرنده ها، برای حیوانات، برای شیاطین و متأثر از یک دلسوزی بی نهایت، حتی برای خزندگان نیز دعا می کند». در این مرحله، موضوع یادگیری در باب خدا نیست: «علم، عشق می شود». «عشق و این خداست که تیر را می اندازد، پسر یگانه اش را، بعد از این که سه انتها را با روح زندگی بخش مرطوب

شکوفای می شود، در عشق به هممنوع، عشق «شدت محبت الهی» است.^۹ «خدا موگد محبت و عشق است». این دو مکمل یکدیگرند، عشق که به واسطه روح تحریک شده، به دیدار محبت الهی (agape) آید.

این به ماکسیم قدیس اجازه می دهد تا برای مؤمنان عادی که در دنیا زندگی می کنند، قوانینی مشابه قوانین زندگی رهبانی مقرر کند. برای راهبان، تعمق و برای مؤمنان عادی احساس دائم نزدیکی غیرقابل رؤیت به خدا. از طرف دیگر، سرافین دوساروو به سؤال فعالیت یا ژرف نگری، جواب می دهد: «آرامش درونی را بدست آور پس جمع کنی از انسانها، نجات خود را در کنار تو می یابند». اما لیاقت بزرگ جهانی کردن و وارد اجتماع کردن طریقت رهبانی، به طرزی که هرکس بتواند قوانین رهبانی را در زندگی خود به کار گیرد، متعلق به نیکلاس کاباسیلاس (غیر مذهبی و آئین شناس بزرگ قرن چهاردهم) است.

رساله او درباره رازهای مقدس نام «زندگی مسیح» را دارد. او در این جنبه عرفانی (راز شناسی و آئین شناسی) کلیسا، قلب تجربه عرفانی برای همه را نشان می دهد، این راز در خدا زیستن را که کلیسا به همه و هرکس عطا می کند.

۹- محبت به تنهایی، هر بازگشت عاشقانه و هر برخورد دو فرد را نفی می کند. برای پدران، محبت و عشق دو نماد همسان از عشق الهی هستند. عشق جنبه غیر منطقی و انتشائی محبت است. برای ماکسیم اعتراف کننده، مسیح عشق مصلوب است.

ولی زهد، در ناتوانی کامل و طبیعی‌ش که مثل یک عطای آزاد و وجد آور شناخته شده که آدمی با آن زیسته است، خدا را می جوید و آن را می یابد. شگرد مبارزه زاهدانه، برحول محور همین پذیرفتن بی قید و شرط می چرخد: «اینک بر در ایستاده می گویم. اگر کسی آواز مرا بشنود و در را باز کند، به نزد او درخواهم آمد و با وی شام خواهم خورد و او نیز با من» (مکاشفه ۳: ۲۰). این متن که به وضوح از عشای ربانی الهام گرفته، به آئین یا عشای درون گرویده و به مشارکت دائمی، برمی گردد. به عقیده عارفان بزرگ، شخص مسیحی، یک انسان فقیر و یک گدای فیض است. ولی او درمی یابد که فقیرتر و گداتر از او نیز هست، خود خدا، گدای عشق بر درگاه قلب است. بنابراین یک مسیحی کسی است که می شنود و در را باز می کند و غذای فقر متقابل در میهمانی پادشاهی جلوه می کند.

جان، به تمام حقیقتش دست نمی یابد مگر با از خود برگزشتن دائم به سوی «دیگری» وقتی که دیگر مالک خودش نباشد. فروتنی - اطاعت ما را به مسیح مصلوب و مطیع شبیه می کند و این گذشت کامل از هرگونه تملک فیض و روح است. تمایل ضد ژرف اندیشی، عشق را در مقابل محبت الهی قرار می دهد^۸ و درون گرائی و خود محوری را با هم اشتباه می گیرد. حال آن که برای گرگوری اهل نیقیه، عشق در محبت الهی

۸- آندره نیگرون، عشق و محبت الهی

دنیا را به پادشاهی و عدالت آن بدل می‌کند؛ به نور عاقبت می‌بیند و «شعله‌های چیزها» را نظاره می‌کند. این یک رفتار هستی‌گراست که به طرف نهایت کشیده می‌شود و تنها یک انتظار فعال می‌تواند داشته باشد، آمادگی بازگشت مسیح انسان به واسطه زندگیش، نشان می‌دهد که در خدا چه دیده است. او چنین می‌کند و نمی‌تواند غیر از این بکند، این انسان - شاهد است، در او پادشاهی از حالا حضور دارد و او حتی با سکوت هایش، آن را اعلام می‌کند.

رهبانیت درون‌گرای جهان‌شمول

حالا، این امکان برای ما هست که ارزش‌های زوال‌ناپذیر رهبانیت را که با درون‌گرایی، قابلیت ساخت اصول هر زندگی مسیحی را دارند، برجسته بنمائیم. به آسانی می‌توان نشان داد که تعهدات رهبانی، یعنی اطاعت و پاکدامنی و فقر در زندگی هر مسیحی یافت می‌شوند. اطاعت کامل از خدا، هرگونه بسندگی از خود و هر تسلط از طرف دنیا را حذف می‌کند. کسی که واقعاً از خدا اطاعت می‌کند، بر دنیا مسلط است، شاهانه آزاد است و از حرمت پادشاهی کاملاً برخوردار است.

پاکدامنی در ساختار روح و در فداکردن رسولانه داشته‌ها و وجود خود یافت می‌شود، این ترک تملک و وقف کامل هستی خود است. مسکنت روحی، پذیرش کاملاً آزاد یک مسکین در روح در مقابل طرح‌های خداست، نفوذ کردن پیش‌گویانه در آنها که نمی‌خواهد، غیر از «کلام» در دنیا چیزی را بداند یا دنبال کند، و تنها به یک تملک مایل است، تملک نفس‌های روح.

دعا به عنوان حالت دائمی جان، دعائی که جسم شده است و به طور اعجاب‌انگیزی از هر مشغله، از هر کلامی و از هر عملی، دعایی می‌سازد که نشان زنده حضور خدا است.

بیش از حد به فکر آخرت بودن، آن خشونتی است که پادشاهی را تصرف می‌کند، فراگیرندگی ایمان که تنها به دنبال یگانه می‌گردد،